



کودک در خانواده

از آنچه آنان می خواستند بار می آمد. بر اساس روش قدیم دائما " رفتار کودک را با آنچه می خواستند بشود می سنجیدند و به او می گفتند چه چیز خوب و چه چیز بد است ، چه رفتاری صحیح و چه رفتاری غلط است و برای رسیدن به هدف خود از آوردن مثالهای نمونه و دستورات اخلاقی ویند و اندرز استفاده می کردند و اگر اینها موثر واقع نمی شد ، کار به دعوا و مشاجره می کشید. تازه چنین محیطی در مقایسه با محیطی که در آن تنبیه بعنوان وسیله آموزش بکار می رود محیطی دوستانه است .

کسانی که از تنبیه بدنی بعنوان وسیله یی برای تربیت فرزندان یا شاگردان استفاده می -

در قدیم قوانین و مقررات تربیتی از قبل و بطور سنتی وجود داشت که والدین آنها را برای تربیت کودک درست و مفید می دانستند و کودک را مطابق همان روش تربیت می کردند . به این نحو الگوی رفتاری اطفال از قبل تعیین می شد . در روش قدیم والدین و مربیان نیازی به شناخت و فهم کودک نداشتند و از الگوهای از پیش ساخته پیروی می کردند . هر مادری آرزو داشت فرزندش مطابق الگوی مقبول او تربیت شود . در آن زمان به خود کودک توجه نداشتند که چیست ، چه قدرت ها و ضعفهایی دارد . و این که چه خواهد کرد و چه خواهد شد . چه بسا همان کودکی که سعی می کردند مطابق الگوی مقبول بآزاد ، اگر آزادش می گذاشتند بمراتب بهتر

کنند سخت دراستبایند ، چون به این نحو کودک یاد می گیرد که تا کتک نخورد و پای زور در میان نباشد ، به گفته های بزرگترها عمل نکند . مربیان از این راه بدبینی و دشمنی را به کودک می آموزند و بچه هایی که بر اثر ترس رفتاری را یاد گرفت تمام عمر در اضطراب و دلپره بسر خواهد برد و در ذهن او آزرده گی . توأم با ترس باقی می ماند که احتمالاً " به ناراحتیهای روانی منجر خواهد شد .

برخی از والدین و مربیان عقیده دارند که بدون تنبیه نمی توان چیزی به کودک آموخت . در جواب باید گفت کودکان با محبت و رفتار صمیمانه بهتر جذب می شوند و حرف شنوتر خواهند بود . والدینی که حق تنبیه کردن به خود می دهند در نظر کودکان بصورت مسئولین سخت گیر درمی آیند و دیگر نمی توانند نقش والدین رؤف و دلسوز را ایفا کنند و چه بسا بکار بردن تنبیه بدنی روابط محبت آمیز مادر و کودک را کدر یا برای همیشه مختل سازد . بهر حال بحث ما ذکر اشتباهات آموزشی گذشتگان نیست ، بلکه منظور مطرح کردن روش جدیدی است که تا به حال به آن توجه نشده است . مبنای این روش مشاهده و درک و فهم کودک است . گرچه قدمهایی در این راه برداشته شده است ، ولی هنوز در ابتدای راه هستیم .

امروزه روش آموزش کودکان در خانه و مدرسه تغییر کرده است و لازمه عملکرد روش جدید وجود والدین و آموزگاران است که قابلیت و توانایی فهم کودک را داشته باشند و در این زمینه آموزش ببینند . آموزگاران جدید باید به کودک و قدرتهای او اعتماد کنند و صبور باشند و اعتقاد داشته باشند که بهترین طریقه یادگیری تجربه شخصی ، آزمایش و خطاست .

این امر بظاهر ساده در عمل چندان آسان نیست . مانسل اندرنسل عادت کرده ایم که کودکان را امر و نهی کنیم و حالت حکمروایی داشته باشیم و این طرز تفکر موجب دخالت زیاد از حد در کار کودکان می شود . مادری که از دوران کودکی از راه تمرین و تکرار موفق به یادگیری شده است ، قادر نیست به فرزند خود اجازه آزمایش بدهد و یاپدیری که دانسته های خود در باره زندگی را در عهد جوانی که نظارت والدین کمتر شده است ، فرا گرفته ، حاضر نیست به فرزندش فرصت تجربه بدهد .

در روش جدیدی که ما مطرح می کنیم مسئولیتهای والدین کم می شود و وسایلی تربیتی کودک تغییر می کنند . ما به والدین می گوئیم تنبیه بدنی نتیجه مثبتی در امر





آموزش ندارد. سعی کنید اشتباهات و نارسایی‌های کودک را به رخ نکشید، اگر کار اشتباهی کرد او را سرزنش نکنید، بلکه دوستانه علت‌ها را برایش بگوئید.

کودک بسیار کنجکاو و مقلد فوق العاده خوبی است و از مشاهدات خود معلومات زیادی کسب می کند. سعی کنید خودتان نمونه خوبی برای او باشید تا کودک با تقلید از شما رفتار خوب و اعمال صحیح را بیاموزد.

متأسفانه ما ناآگاهانه رفتاری را به کودکان نشان می دهیم که با گفته‌هایمان مغایرت دارد و این تضاد سخن با عمل کودک را مردد و سردرگم درقبول یا رد صحبتها می کند. هیچ عمل و سخنی از چشم کنجکاو کودکان پوشیده نمی ماند. برای مثال پدری که از فواید راستگویی برای فرزندش صحبت کند و بعد که زنگ تلفن به صدا درآید و کسی او را پای تلفن بخواند، بگوید که در منزل نیست، در واقع گفته خود را نقض کرده است و یا مادری که با فرزندش از فواید محبت و صمیمیت و علاقه به دیگران صحبت کند ولی جلوی او با شوهرش نزاع کند و از دیگران بدگوید نباید توقع داشته باشد که نتیجه خوبی از حرفهایش بگیرد، چه کودک جنبه دیگر موضوع یعنی بدگویی و ابراز خشم نسبت به دیگران را هم در صحبتهای مادر درک کرده است. در چنین مواردی علاوه بر این که کودک چیزی یاد نخواهد گرفت به حرفهای دیگر پدر و مادر هم بی اعتماد می شود و سخنان والدین بنظرش بوج و بیهوده خواهد بود.

اغلب بزرگسالانی که تلاش می کنند بچه‌ها را به راستگویی تشویق کنند از اشتباهات و خطاهایی که در برابر چشم آنها انجام می-

دهند غافلند. برای نمونه به این مورد توجه کنید. کودکی به مادرش گفت که مدتهاست می داند بابائوئل وجود ندارد. مادرش در جواب از او پرسید چرا تا به حال این موضوع را نگفته است. کودک جواب داد چون این مطلب باعث خوشحالی مادر بوده است. می بینید که نقش مادر و فرزند جایجا شده و این کودک است که برای خوشحالی مادر از گفتن حقیقت خودداری کرده است.

درباره تناقض رفتار و گفتار مثال دیگری می آورم. روزی کیشی با دختر کوچکش برای موعظه به کلیسارت. موضوع سخنرانی اش

مجبور به اطاعت و سکوت می کند. فرزندممکن است ظاهراً " ساکت شود، ولی درونش ناآرام و معشوش باقی می ماند و به پدر بدبین می شود و اعتمادش را به او از دست می دهد. واکنشی نشان می دهد که نتیجه اجبار به قبول بی - چون و چرای دستورات و فرمانهای بزرگترها است. مداومت این واکنشها احتمالاً عوارضی از قبیل بیماریهای روحی و روانی در سنین بالاتر را به همراه خواهد داشت.

کودگانی که علاوه بر اجبار به اطاعت آزادی فعالیت هم ندارند صدمه بیشتری می بینند. تمایل به کار و آزادی در این کودکان بر اثر فشار والدین سرخورده و مخفی می شود و به تدریج از تظاهر تمایلات و احساسات خود

محبت و برابری و برادری بود که فقیر و غنی سالم و بیمار همه باید همدیگر را دوست بدارند نایه رستگاری ابدی دست یابند. بعد از خاتمه وعظ و هنگام خروج از کلیسا، بین راه به دختر فقیری که سرتاپایش از زخم پوشیده بود بر - خوردند. دختر پرید و کودک زخمی را در آغوش گرفت و بوسید. پدر و مادر بی نهایت ترسیدند. وقتی او را به منزل بردند حماسش کردند و لباسش را عوض کردند. از آن به بعد این کودک با بی اعتنایی و بی تفاوتی به سخنان پدرش گوش می داد و حرفهای پدر را مانند داستانهایی که اثری در زندگی روزانه ندارد تلقی می کرد. مثالهای زیادی از این تناقضها وجود دارد که موجب سردی روابط کودک و والدین می گردد. همین تضادها بین جوانان و بزرگسالان وجود دارد که به اختلاف نسلهامنجر می شود و یا به مبارزه میان بزرگسالان و جوانان می انجامد.

کار برد زور و تحمیل در کارهایی که مطابق میل کودک نباشد، موجب عصبانیت کودک می گردد و چون قدرت مقابله با بزرگترها را ندارد واکنشهایی از جمله دروغگویی، ترس، خجالت گوشه گیری نشان می دهد. این نوع صدمات بقدری معمول و متداولند که اشتباهاً از رفتارهای طبیعی کودکان به شمار می روند. در حالی که آنها واکنشهای دفاعی هستند که کودکان در مقابل اعمال غلط والدین در پیش می گیرند. خجالت و گوشه گیری برای مخفی داشتن پارهیی اعمال در کودک بروز می کند تا خود را از شر ایراد گیری و باسرنش بزرگترها محفوظ بدارد.

پدری که نتواند با صحبت فرزندش راقانع کند، روش تحمیل و تحکم پیش می گیرد، او را



از این رو همیشه در یک حالت عصبی بسر می برند که نتیجه سرکوبی احساس خشم و غضب دوران کودکی است. این ناراحتیها ممکن است کودکان را دچار کابوس، آشوب دستگاه گوارش و لکنت زبان کند. والدین چنین کودکانی حاضرند هرکاری برای بهبود آنسان انجام دهند و در این راه از هیچ کوشی دریغ ندارند، ولی نمی دانند که رفتار خودشان عامل بیماری است. این گونه والدین از روی علاقه به کودک اجازه کار و فعالیت نمی دهند همه چیز را برای او مهیا می کنند و نمی دانند که چه لطمه جبران ناپذیری به کودک خود می زنند. این والدین به کودک محبت دارند ولی راه درست تعلیم و تربیت را نمی دانند.

باید روح به بند کشیده کودک را آزاد کرد با عوارض مخرب آن از بین برود. مادران به احتیاجات جسمانی کودک توجه دارند، برنامه غذایی او را مراعات می کنند، می دانند کی حرارت بدن کودک عادی است و کی تب دارد. مزایای استفاده از هوای تازه و سالم برهیچ پدر و مادری پوشیده نیست، ولی بهداشت روان کودک هنوز مورد توجه قرار نگرفته است. در حالی که این زمینه قلمرویی بسیار وسیع را در بر می گیرد. کودک از بدو تولد مخلوقی دارای روان با ضمیر باطنی است و تنهاریسیدگی به احتیاجات جسمانی او کافی نیست، بلکه همراه با آن باید موجبات رشد روانی کودک را فراهم آوریم و به احتیاجات روانی او توجه داشته باشیم. کودک همانقدر که به غذا احتیاج دارد به حرکت و عمل نیز محتاج است. ما باید به این نیاز کودک پاسخ دهیم و مانع عمل و حرکت او نشویم.

عاجز می شوند. از این رو عواطف و احساسات بهمانند آبی که راكد بماند بعد از مدتی تغییر ماهیت می دهد، احساس دوستی به حداقل می رسد و تمایل به کار کاهش می یابد و کودک تنبل و بی اراده می شود. هنگامی که کودک به مرور درمی یابد که کوشش برای انجام کارها بیپوده است و همیشه بزرگترها براو غلبه می کنند و کار را از دست او می ربایند، بی دفاع می شود، قدرت سعی کردن را از دست می دهد به دنیای غیر واقعی پناه می برد که تماسی با بزرگترها نداشته باشد. چنین کودکی از آنجا که تمرین برای انجام امور نداشته است موفقیتی هم نخواهد داشت و مجدداً "عدم موفقیت برکارآیی او اثر می گذارد و انگیزه کار یا از بین می رود و یا به طرف نامطلوب کشیده می شود.

بشر طبیعتاً "باید آزاد باشد و برانر آزمایش و خطا معلومات خود را افزایش دهد. کودکی که از آزادی گفتار و کردار محروم است شخصیتش به جاده انحرافی کشیده می شود، به طرف اوهام و خیالات واهی گرایش پیدامی کند و به اشیاء بی مصرف و اعمالی که به احتیاجات روزانه بستگی ندارد علاقه مند می گردد.

روح کوچک کودک برای مقابله با رفتار غلط اطرافیان به واکنش دفاعی که عبارت است از بی میلی، خشم، گریه، تنبلی و بی علاقهگی پناه می برد. نیرویی بمراتب بیشتر از آنچه باید صرف سازندگی و یادگیری شود، در این راه نادرست صرف می شود. چنین کودکانی در سنین بالاتر به آموزگاران اعتماد ندارند و نمی توانند دوستان خوبی پیدا کنند و در زندگی اجتماعی موفق نیستند و در برخورد با دیگران به علت عدم موفقیت رنج می برند.



وسيله تربیتی نیکوئی است ، بشرط اینکه با نوع فکر کودک دراین سنین منطبق باشد و به قول اشترون، از کودک ۵ - ۶ ساله که در برابر تصویری قرار گرفته است چیزی جز بر شمردن بی نظم اشیاء و موجوداتی که در آن یافت می شود، نباید توقع داشت .

مشاهده‌ای که درین دوره بدین صورت آغاز شده باشد ، در پایان این دوره به بررسی اعمال و در دوره کودکی سوم به‌واری کیفیات و سرانجام به مرحله ترکیب می رسد .

بازی ، همچنان مناسبترین روش تربیتی برای این دوره است . وظیفه مربی اینست که کودک را با بازیهای تازه‌ای که برای این دوره مناسبند و بعضی از آنها شهرت جهانی دارند آشنا کند . بعلاوه ، بطوری که خانم مونتسوری در "خانه کودکان" مشاهده کرده است ، میل به کار معمولاً ارزش سالگی و گاهی زودتر ظاهر می شود . بنابراین ، باید برای فراهم کردن زمینه انتقال از بازی کودک کودکستانی به‌کار آمیخته با بازی شاگرد دبستان ، به میل به‌کار در کودک توجه داشته باشیم و نیز از یادنبرسیم که بازی و کار در صورتی مفید و موثرند که کودک به آنها دلچسپی داشته باشد .

صفت بارز دیگر کودکان درین دوره ، شخص طلبی است که گرچه در کودکانی که رده‌م‌آهنگ داشته‌اند از دوره از شیر بازگرفتن آغاز و در حدود سه سالگی صراحت یافته است ، درین دوره جلوه خاصی پیدا می کند که از خلال حرکات کودک به‌خوبی مشهود است - شخصیک ابتدا به صورت نافرمانی یا بوالهوسی و گاهی به صورت لجاجت بیمار گونه متجلی می شود . متعاقب آن نوعی خودنمایی پدیدار می شود که

بانشان دادن مهارت عمومی بدن برای جلب تحسین و تمجید دیگران همراه است . مربی باید با استفاده از این تمایل و با تکیه بر حس تقلید شدیدی که در کودک به ظهور می‌رسد ، موجبات غنی تر ساختن شخصیت او را فراهم کند .

تحریک حس شخصیت کودک بسا حیات انفعالی شدید همراه است . دلچسپی به مادریا مربی ممکن است باعث کشمکشها و رقابتهای حسادتهای ناهشیار گردد . اگر عقده‌های روانی بی که بدین ترتیب درین دوره ایجاد شده است ، خود بخود گشوده نشود ، احتمال دارد به صورت نقاط حساسی در وجدان ناهشیار کودک باقی بماند .

★ دکتر غلامحسین شکوهی

مرحله اجتماعی از پانزده تا بیست سالگی است. در این مرحله علاقه‌های مذهبی بر جوان غلبه دارند و باید به او نظامی از مذهب آموخته شود که بدان وسیله به خدا از راه طبیعت پی - ببرد، نه آراه الهیات درست دینان. در عین حال جوان باید نسبت به جنس مخالف علاقه‌ای طبیعی به هم برساند. برای تحصیل او باید اوضاع طبیعی فراهم آید، زیرا اگر ما طبیعی عمل کنیم، بهتر یاد می‌گیریم، مادر صورتی فیلسوف می‌شویم که طبیعت را در خود منعکس سازیم و در صورتی آرمانهای مذهبی در مارشده می‌کنند که رفتارمان خیر خواهانه باشد.

روسو عقیده دارد که ما باید به کودکان مهلت بدهیم. یاد دادن واژه‌هایی که عاری از مفهوم باشند، تلف کردن وقت است.

"به کودکان مهلت بدهید و در داوری نسبت به کارهای ایشان چه خوب و چه بد، عجزسول نباشید. پیش از آنکه روشی را برای سروکار داشتن با ایشان برگزینید، بگذارید حالات استثنایی خود را ظاهر سازند. قبل از کوشش در برگرداندن طبیعت مهلت بدهید که مدتی در کار باشد، وگرنه مانع کار او خواهید شد. شما می‌گویید که می‌دانید وقت چقدر گرانبها است و میل ندارید که آن را از دست بدهید. آیا نمی‌دانید که اگر آن را، بدیه کار ببرید بیشتر آن را تلف کرده‌اید، و اگر کودکی بد تعلیم داده شود، بیش از کودکی که اصلا تعلیم نیافته از عقل به دور است؟ شما از این رنج می‌برید، که می‌بینید کودک سالهای اول عمر خود را صرف می‌کند و هیچ کاری انجام نمی‌دهد در حالی که مایه خوشحالی است و او در تمام روز مشغول جست و خیز و بازی و دویدن است، و هیچ گاه به اندازه حالا در زندگی خود مشغول نخواهد

می‌کند، و آنها را تکرار رشد نژاد می‌داند و می‌گوید تا وقتی که کودک به پنج سالگی برسد تا کید باید بر روی فعالیتهای جسمانی باشد که به وسیله آنها بدن کودک را پرناپ و توان سازیم. از این رسمهای تصنعی باید برهیزر شود و کودک زندگی را مستقیما "مورد آزمایش قرار دهد. کودک در این مرحله مانند حیوان است. روسو بالاتر از همه برهیزر از فعالیتهای عقلی را توصیه می‌کند، زیرا اعتقاد دارد که دانش اغلب اوقات بازدارنده است.

مرحله دوم، از پنج تا دوازده سالگی است که مربوط به حالت توحش بشری است. در این مرحله کودک از هویت مجزای خود آگاه است. روسو معتقد است که معلومات کتابی را باید مهار کرد، زیرا اندیشه‌های کتابی موجب می‌شود که شخص شایستگی زندگی نداشته باشد. او به معلم اخطار می‌کند که با کودکانی که باید از راه تجربه یاد بگیرند، به استدلال نپردازند. "هیچ کار مکن" کلید کار معلم است. در عین حال کودک با کنجکاوی طبیعی خویش به اکتشاف جهان دور و بر خود خواهد پرداخت و با مقدمات زبان و نوشتن و خواندن آشنا خواهد شد.

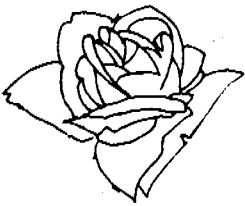
سومین مرحله از دوازده تا پانزده سالگی است که با دوره عقلانی بشریت برابری می‌کند. در این مرحله جوان توانایی ارزشیابی و ایجاد داوریهای انتقادی دارد. "روبینسن کروزوئه" باید کتاب درسی این مرحله باشد. دانشها به ویژه اخترشناسی، کشاورزی و هنرهای دستنی باید مورد تاءکید قرار گیرند و کودک از راه کار کردن یاد بگیرد. محک موضوعهای تحصیلی فایده آنهاست و اگر تنها ارزش زینتی داشته باشند روسو آنها را از برنامه حذف می‌کند.

دور می ریزد، و باز هم بیشتر گردآوری می کند. بالاخره درحالی که زیر بارخم شده است و نمی داند که کدامها را برگزیند، همه را به دور می افکند و دست خالی باز می گردد. معلم باید دموکراسی واقعی را به کار بندد. تربیت باید با فعالیت، مخصوصاً با استعداد مادر باره، محبت و دست زدن به کوششهای سودمند، اندازه گیری شود.

"خلاصه، به شاگرد خود بیاموزید که تمام افراد را دوست ندارد، حتی کسانی را که از ایشان تنفر دارد. بگذارید هیچ طبعی نداشته باشد، بلکه با همه احساس آسایش کند. از نوع بشر در نزد او با محبت و حتی شفقت صحبت کنید و هرگز با سرزنش یاد نکنید. بشر به بشر بی احترامی نمی کند.

"وقتی که سنین انتقاد فرا می رسد، در برابر جوانان صحنههایی را بکشایید که ایشان را فرو نشانند نه اینکه تحریک کنند، با موضوعهایی که دور از آنتشی شدن احساساتشان باشد، به خیال شکوفاتشان مجال دهید، تا فعالیتهایشان را فروشانند.

در نتیجه از بیکاری بازشان دارید. معاشرت شغل و خوشیهای ایشان را با کمال دقت انتخاب کنید، نمونههایی در برابر شان بگذارید که در عین مؤثر بودن شایسته هم باشند، تا بدون فاسد کردن اخلاق ایشان، آنان را برانگیزند و حساسیتشان را بدون تحریک احساسات بیورند.



بود. "معلمانی هم که درس خود را اینگونه گیرا جلوه می دهند، از راه دیگری به سخن می پردازند، ولی رفتار ایشان نشان می دهد که مانند من فکر می کنند. زیرا پس از همه این حرفها به دانش آموزان خود چه چیز یاد می دهند؟ واژهها، واژهها، و واژهها. بین تمام موضوعهایی که از آنها لاف می زنند، هیچ کدام را برای سودی که دارند برنگزیده اند، این است وضع معرفت به اشیا که این آموزگاران در آن مهارتی ندارند. هدف تربیت است:

"همیشه به خاطر داشته باشید که روح نظام من این است که به کودک خیلی چیز یادندیم بلکه فقط به اندیشههای درست و روشن اجازه دهیم که به ذهن او وارد شوند. تا هنگامی که به اشتباه نیفتد اگر چیزی هم نداند بسدان اهمیت نمی دهم. برای حفظ خود از خطاها باید یاد بگیرد، و من ذهن او را فقط با حقایق می آریم. استدلال و داوری به آهستگی داخل می شوند، تعصیبا هم خود را داخل می کنند که کودک را باید از آنها در امان داشت. معدلک اگر کسی به نفس دانش علاقه داشته باشد، به دردسرهایی پراز خطرهای اجتناب ناپذیر می افتد که نه کرانش پیدا است و نه ژرفایش را انتهای است. وقتی که من کسی را می بینم که در نتیجه عشق خود به دانش سرگردان است، و از دانش فریبندهای به سوی دانش فریبنده دیگری می دود، بدون اینکه بداند مقصدش کجاست به این فکر می افتم که با بجهای روبه روهستم که در کنار دریا به گردآوری صدفها مشغول است. نخست او خود را با آنها گرانبار می کند، سپس صدفهای دیگر دل از او می برند، اینها رابه